

مکاتب و نظریه‌های روانشناسی پرورشی

حسین کریمی مونقی^۱، زهرا مرضیه حسینیان^{۲*}

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۱۲/۳

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱/۱۷

چکیده

موضوع یاددهی و یادگیری از موضوعات اساسی در هر جامعه‌ای می‌باشد و عناصر اصلی این مطلب معلم و یادگیرنده هستند. در روانشناسی مکتب‌ها و روش‌های مختلفی وجود دارند که هر کدام به نوبه خود در زمینه‌های مختلف رفتار پژوهش‌های گسترده و فراوانی را بعمل آورده‌اند و واقعیت‌ها و نظریه‌های یادگیری را از دیدگاه‌های خاص مورد بررسی قرار داده‌اند. خردگرایی بیان می‌کند که عقل بالاترین نیرو و استعداد در انسان است، چون به کمک آن می‌توان به اندیشه‌های مجرد پی برد. تجربه‌گرایان بیان می‌کنند که از راه تجربه می‌توان دنیای پیرامون را مطالعه کرد. عمل‌گرایان ایده‌ها را در عمل به کار می‌گیرند. یادگیری از دیدگاه ساخت‌گرایان تغییر در ساخت‌شناختی و فرایندهای ذهنی فرد محسوب می‌شود. یادگیری گشتالتی، یادگیری از راه کسب بینش را مطرح می‌نماید. در یادگیری گشتالتی قوانین یادگیری مانند شباهت مطرح می‌شود. نظریه یادگیری کلامی آزوبل معنی‌دار کردن یادگیری را وجود رابطه بین یادگیری‌های قبلی و یادگیری جدید می‌داند.

براساس نظریه یادگیری تجربی، یادگیری به روش‌های تجربه عینی، مفهوم‌سازی انتزاعی، مشاهده تاملی و نیز آزمایش‌گری فعال صورت می‌گیرد. از دیدگاه این نظریه یادگیرندگان بطور غالب در جهت یادگیری مشخصات یکی از انواع سبک‌های واگرا، جذب‌کننده یا تحلیل‌کننده، تطبیق‌یابنده و همگرا دارند. یادگیری شناختی اجتماعی بر یادگیری از راه مشاهده استوار است. این نظریه شناختی رفتاری است که در آن هم بر تقویت و تنبیه و هم بر فرایندهای شناختی تاکید شده است. هدف این مطالعه معرفی و شناخت مکاتب و نظریه‌های روانشناسی پرورشی و راه‌های مختلف آموزش و یادگیری می‌باشد که بر مبنای آن‌ها مدرسين راه‌های مناسب آموزشی را جهت مشکلات آموزشی انتخاب کنند و آن‌ها را به کار گیرند.

مقدمه

انسان از آغاز نه تنها توجه خاصی به آموختن داشته بلکه کوشیده است که چگونگی امر آموختن را نیز دریابد و از زمان باستان، تنی چند از افراد هر جامعه متمدنی در مورد فرایند یادگیری نظر و عقیده خاص خود را ابراز داشته‌اند. از قرن هفدهم به بعد نظریه‌های یادگیری تازه‌ای خودنمایی و ابراز وجود کرده‌اند. معمولاً یک نظریه یادگیری ۴۰ تا ۵۰ سال بطول می‌انجامد تا بصورت یک نظریه آموزشی معتبر و با ارزش‌های کاربردی موثر شناخته شود. هرگاه نظریه تازه‌ای در شیوه آموزشی دگرگونی پدید آورد، معمولاً نظریه قبلی را از بین نمی‌برند بلکه فقط به رقابت با آن می‌پردازد. بدین ترتیب یک نظریه یادگیری جدید تنها به شماره انواع نظریه‌های دیگر می‌افزاید و غالباً به چندگونگی شیوه‌های آموزشی منتهی می‌گردد. نظریه‌های یادگیری گاهی مکمل یکدیگرند و گاهی با هم مغایر و ناسازگارند. هر فردی که به امر آموزش مشغول است، بی‌شک از یک نظریه یادگیری پیروی می‌کند. ممکن است معلمی بتواند نظریه خاص خود را با بیان روشن و

گویائی توضیح دهد یا از تشریح آن ناتوان باشد، که در این صورت از اعمال او نظریه کاربردی او را در می‌یابیم. بنابراین مهم این است که یک نظریه تا چه اندازه منطقی و کاربردی است. در یادگیری نمی‌توان هیچ نظریه‌ای را قاطع‌ترین نظریه‌ها دانست و آن را یگانه وسیله یا تنها پاسخگوی مسائل و دشواری‌های آموزشی معرفی نمود، اما هر معلمی به لحاظ شرایط محیطی و وضع خاص خود و شاگردانش می‌تواند برای رفع مشکلات موجود روش ویژه‌ای را برگزیند. این روش ممکن است یا یکی یا ترکیبی از نظریه‌های یادگیری سازگاری و هماهنگی داشته باشد. برای هر موقعیتی یا در مورد هر گروهی از دانش‌آموزان نظریه معینی ممکن است موثر باشد ولی در همه موقعیت‌ها و برای همه شاگردان چندان مفید و اثر بخش نباشد.

از دیدگاه فلسفی یادگیری را می‌توان به عنوان شناخت‌شناسی مطرح نمود که به بررسی خواستگاه، ماهیت، حدود و روش‌های اطلاعاتی می‌پردازد. روان‌شناسان بطور کلی کسب معلومات را با دو جنبه خردگرایی (Rationalism) و تجربه‌گرایی (Empiricism) در ارتباط با محیط می‌دانند. با

* نویسنده مسئول: زهرا مرضیه حسینیان، گروه آموزشی پرستاری، دانشکده پرستاری و مامائی، دانشگاه علوم پزشکی همدان، همدان، ایران. hassanian1226@yahoo.com
حسین کریمی مونقی، گروه داخلی و جراحی، دانشکده پرستاری و مامائی، مشهد، ایران.

توجه به اهمیت موضوع یادگیری و نقش مهم آن در جوامع بشری مکاتب بزرگ تربیتی مورد بررسی قرار داده می‌شوند. در این قسمت مکاتب خردگرایان، تجربه‌گرایان و عمل‌گرایان توضیح داده می‌شود.

خردگرایی

خردگرایان معتقدند که معلومات یا دانش بدون اتکاء به حواس از عقل یا خرد ناشی می‌شود. تمایز میان ذهن و ماده را می‌توان در آثار افلاطون ملاحظه کرد. افراد آدمی اندیشه‌ها را از راه تفکر در باره آن چیزهائی که قبلاً نمی‌دانسته‌اند به دست می‌آورند و بر اثر داشتن اندیشه در باره جهان انسان می‌تواند بیندیشد. خرد بالاترین نیرو و استعداد است، زیرا به یاری آن می‌توان به اندیشه‌های مجرد پی‌برد (۱). افلاطون ادعای سوفسطائیان را مبنی بر اینکه فعل و رفتار اخلاقی به موقعیت وابسته است و این‌که آموزش و پرورش را می‌توان تا حد آموزش فنی و حرفه‌ای تخصصی فروکاست، مردود دانست. معرفت‌شناسی یا نظریه شناخت افلاطون بر نظریه تذکار (Reminiscence) مبتنی است (۲).

از نظر افلاطون یادگیری عبارت است از یادآوری آن چیزهائی که در ذهن وجود دارد و اطلاعاتی که از طریق حواس کسب می‌شوند. یعنی اطلاعاتی که از راه مشاهده، گوش کردن و لمس کردن بدست می‌آیند اندیشه نیستند، بلکه فقط یک رشته مواد خام می‌باشند. این ذهن یا روان است که به مقتضای خرد ساخته می‌شود و برای اطلاعات نامنظم و آشفته، معنا و نماد یا سمبل بوجود می‌آورد (۱). از طرف دیگر ارسطو معتقد بود که راه دستیابی به دانش و حقیقت با ورود داده‌های حسی شروع می‌شود. علاوه بر این بر اهمیت ذهن به عنوان روشی برای دستیابی به ایده‌های مجردی که افلاطون بیان کرده بود، تاکید می‌کرد. اما او معتقد بود ذهن باید داده‌های حسی داشته باشد تا عمل کند (۳).

قرن‌ها بعد رنه دکارت (Rene Descartes) در نظریه خردگرایی شک را به عنوان یک وسیله انکارناپذیر حقیقت‌یابی معرفی کرد تا آنجا که حقیقت جای شک را بگیرد. به عقیده او شک علمی یگانه وسیله تحقیق در راه رسیدن به حقیقت مطلق بود (۲). برای سنت توماس اکویناس دلیل کلید دانستن بشمار می‌آمد. از نظر او استدلال پلی بین حس تجربه‌پذیر و حقیقت غیرمحسوس بود. از زمانی که استدلال استقرائی در قالب نهضت علمی معرفی شد، دلیل جایگاه خود را به عنوان ملاک دانستن بدست آورد (۳). بر اساس این شیوه فلسفی هر پژوهش تجربی باید بر موازین خرد و تفکر و نه اطلاعات حسی

محض استوار باشد. شناخت‌گرایان بر بنیاد فکری خردگرایان آرمان‌ها، اهداف، انگیزه‌ها و ادراک‌های خود یادگیرنده را در تعامل با محیط روانی مهم، کارساز، تاثیرپذیر و تاثیرگذار می‌دانند. برداشت‌هائی که فرد از یادگیری به دست می‌آورد بصورت کلی و یک‌پارچه انجام می‌شود. هر فکر و نظری هنگامی معنی‌دار است که با همه اجزاء یا کل موقعیت ارتباط داشته باشد. شناخت‌شناسی به افراد کمک می‌کند تا از عواملی که اثر ظرفیتی بر رویکرد متفاوت دانستن می‌گذارد و دانشی که عاید می‌شود، آگاه شویم (۱).

تجربه‌گرایی

تجربه‌گرایی بر خلاف خردگرایی بیانگر این حقیقت است که تجربه تنها مایه و پایه معلومات بشمار می‌رود. ارسطو میان عقل و ماده تمایز دقیقی تعیین نکرد و عالم خارج را مبنای تاثرات مادی دانست و یادگیری را در این رابطه معتبر می‌شناخت (۱). رئالیست‌ها برای رسیدن به حقیقت عقل به دلائل استقرائی نیاز دارند و دنیای فیزیکی منبع اصلی مطالعه است. بنابراین پاسخ رئالیستی می‌تواند تحت تجربه‌گرایی طبقه‌بندی شود (۳). رئالیست به عنوان ناظری منظم، کشف نقشه یا طرح بنیادین عالم را وجهه همت خود قرار داد. مسئله فلسفی و تربیتی عبارتست از استخراج و انتزاع ساختارهای است که کار جهان، انسان و جامعه را تبیین کند. کشف ساختار جهان به معنی جداسازی (انتزاع) آن از ماده‌ایست که حامل آن است. این مشاهده سازمان یافته که متضمن کاربرد روش علمی است به کشف اصول و قوانین مربوط می‌شود. قوانین طبیعی را می‌توان برای هدایت سلوک بشری کشف کرد و مورد استفاده قرار داد (۲). یکی از بزرگترین خدمت‌های ارسطو به روانشناسی نظریه همخوانی یا تداعی اندیشه‌ها است که در حافظه دارای کاربرد مهمی است. به این معنا که مجاورت زمانی و مکانی دو چیز یا مشابهت و تضاد آن دو یکی دیگر را به یاد خواهد آورد. هرچه همخوانی بیشتر باشد یادآوری مطالب سریع‌تر و جامع‌تر خواهد بود (۱). هنگامی که تصورات کلی ما با اعیان واقعیت همخوانی داشته باشد، افکار ما حقیقی هستند. چون معرفت باید با واقعیت همخوانی داشته باشد، برنامه درسی هم باید چنین باشد. درطول زمان حقایق باید به نسل جوان منقل شوند و استمرار یابد (۲).

فیلسوفان و اندیشه‌ورانی مانند جان لاک (John Locke)، جرج برکلی (George Berkely)، دیوید هیوم (David Hume)، جان استوارت میل (John Stuart Mill) به گسترش تجربه‌گرایی یاری رساندند. به اعتقاد آنان معرفت واقعی از راه حواس

حاصل می‌شود و ادراک تجربه حسی تنها وسیله ارتباط انسان با واقعیت‌ها و جهانی است که او را در بر گرفته است (۲). لاک ضمن حمله به مفروضات افلاطون در صدد تاسیس دیدگاهی تجربی برآمد مبنی بر اینکه کلیه معرفت انسان از ادراکات حسی سرچشمه می‌گیرد. به هنگام تولد، ذهن لوح نانوشته یا کاغذ سفیدی است که داده‌های تجربی بر آن ثبت می‌گردند. این ایده‌ها یا ساده‌اند یا مرکب. در صورتی که مرکب باشند، نسبی یا اضافی--اند و محصول قوای ذهنی ما هستند که ما را قادر می‌سازند تا ایده‌ها را مقایسه، مقابله کرده یا آن‌ها را به خاطر بسپاریم (۲). صمدی به نقل از نلر می‌نویسد که منبع دانش در این مکتب محیط عینی پیرامون انسان است. در این مکتب مفهوم حقیقت با امر خارجی مطابقت دارد (۴). تجربه‌گرایی لاک بر کاربرد روش علمی تأکید می‌کرد بطوری که شخصیت انسان از راه تجربه شکل می‌گیرد. اما با وجودی که ذهن از ایده‌های فطری خالی است، افراد مختلف استعدادهای بالقوه متفاوتی دارند (۳). صمدی به نقل از نقیب‌زاده می‌نویسد، تجربه‌گرایان منطقی معتقدند که چون علم ما واقعی است تفحص در باره خواص آن وظیفه علم است و فلسفه نیز باید در پی تقلید از دقت و عینیت علم برآید. اصول این مکتب، تنها دانش تجربی را می‌پذیرد (۴). لاک برای آموزش و پرورش چهار هدف عمده را باز می‌شناساند: هدف اول فضیلت (Virtue) است که متضمن ریاضت‌کشی است که از رفتار هیجانی جلوگیری کرده و مانع وسوسه می‌شود. پرورش عادات پرهیزکارانه راه را برای زندگی تحت رهبری خرد هموار می‌کند. هدف دوم تعلیم و تربیت، پرورش خرد (Wisdom) یعنی آن شعور ژرف و عملی است که انسان را قادر می‌سازد تا امور و دارائی خویش را با موفقیت اداره کند و در مسائل انسانی دوراندیش باشد. هدف سوم شامل مبادی آداب (good breeding) بارآوردن انسان است که انسان را در انجام تکالیف اجتماعی هدایت می‌کند. چهارمین هدف یادگیری است که انسان را بالاخص به اخلاق و سیاست مربوط می‌کند و به جامعه مدنی، حکومت، قانون و تاریخ می‌پردازد (۳).

مکتب تجربه‌گرایی منطقی از شاخه‌های مکتب تجربه‌گرایی است و معتقد است که علم به ویژه علوم مادی بطور منطقی و پیش‌رونده، دانش اطمینان‌بخشی درباره جهان بدست می‌دهد. در این مکتب نقش معلم در فرایند یاددهی-یادگیری، تدریس با استفاده از روش‌های مرسوم مثل سخنرانی، توضیح است. نقش یادگیری ایجاد ارتباط میان محرک و پاسخ‌ها

است. به اعتقاد تجربه‌گرایان هریک از این نقش‌ها از قوانین خاص خود که بر اساس روش مشاهده و آزمایش به دست آمده است پیروی می‌کند. در این مکتب یافته‌های علمی چیزی جز روابط کشف شده میان پدیده‌ها توسط پژوهش‌گران نیستند و چون اعتبار آن‌ها با ملاک انطباق با جهان بررسی شده است از واقع نمائی تام و تمام و تعمیم‌پذیر برخوردار است. از این نظر معرفت توسط اهل نظر و پژوهشگران هر رشته با استفاده از روش علمی، ابداع و بمنظور استفاده کارگزاران علمی در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد (۴). با تامل در مبانی نظری مکاتب فوق در می‌یابیم که بر نقش معلم و یادگیرندگان در فرایند یاددهی و یادگیری در هر دو رویکرد نقاط قوت و ضعفی مترتب است که بطور خلاصه ذکر می‌شود:

مزایا

- به معلم امکان تسلط لازم را بر کلاس درس را می‌دهد تا در زمان کوتاهی بتواند مجموعه کاملی از حقایق، اصول و مفاهیم را به شیوه‌ای منسجم به یادگیرندگان بیاموزد و عده زیادی را مخاطب قرار دهد.

- این روش فرصت مناسبی را در اختیار یادگیرندگان قرار می‌دهد تا اطلاعات منظم و سازمان یافته‌ای را از معلم دریافت کنند، کاری که از عهده فرد کم تجربه و کم اطلاعی چون یادگیرندگان ساخته نیست.

- در بعضی از سطوح تحصیلی مانند دوره‌های دانشگاهی آموزش مستقیم می‌تواند بیشترین استفاده را داشته باشد.

محدودیت‌ها:

- به علت محوریت معلم، یادگیرندگان در فرایند یادگیری غیرفعال هستند.

- ضمن اینکه اطلاعات، مفاهیم و مهارت‌ها به یادگیرندگان منتقل می‌شود، لازم است که شرایط اندیشیدن جهت آنان فراهم شود.

- تاثیر متغیرهای دخیل در عملکرد معلم و یادگیرندگان در فرایند یاددهی-یادگیری، از قبیل انگیزه معلم، دانش حرفه‌ای معلم، توانائی و رشد یادگیرندگان، محیط روانشناختی کلاس، مناسب بودن تجسم آموزش و مسئولیت معلم در قبال پاسخگوئی نسبت به عملکرد خود مورد بی‌توجهی قرار گرفته است.

- معلم بازیگر نقشی است که در کلاس به ادای وظائف می‌پردازد، از دستورها پیروی می‌کند و با ماده درسی خود و یادگیرندگان بیگانه است.

- درس نسبت به دنیای واقعی او (غم و شادی‌ها، تنهایی، اندوه، تخیل و دلسوزی) جنبه خارجی دارد.

- در این رویکرد با همه یکسان برخورد می‌شود، بی‌آنکه به جنبه‌های یگانه آن‌ها توجه شود.

- معلمان مجبورند مطابق برنامه‌هایی که برای آن‌ها تعیین شده تدریس کنند، در نتیجه یادگیرنده و معلم را با خود بیگانه می‌کند و ارزش معلم را در انتقال دانش و ارزش یادگیرندگان را به محصول این انتقال تنزل می‌دهد.

- در این رویکرد دانش انتقال داده نمی‌شود بلکه عرضه می‌شود (۴).

مکتب عمل‌گرائی

عمل‌گرائی در امریکای قرن بیستم پدید آمد. عمل‌گرایانی چون چالز اس. پرس (Charles S Peirce)، ویلیام جیمز (William James)، جورج هربرت مید (George Herbert Mead) و جان دیویی (John Dewey) ضمن رد فلسفه‌های قدیمی‌تر، معتقد شدند که فلسفه را باید برای حل مسائل انسانی بکار گرفت. به عقیده اینان ایده‌ها را باید بر پایه پیامدهای آن‌ها در عمل مورد قضاوت قرار داد. دیویی در طول خدمت خود در دانشگاه شیکاگو مدرسه آزمایشگاه را تاسیس کرد که با استفاده از روش فعالیت که متضمن بازی، سازندگی، مطالعه و ابراز وجود بود، تجربی را برای زندگانی توأم با همکاری و سودمندی متقابل برای بچه‌ها فراهم کرد. این فعالیت‌ها به این منظور طراحی می‌شدند که کودکان را به فعالیت وادارند. بر مبنای چنین فعالیت‌هایی مدرسه به‌صورت اجتماعی خرد و جامعه‌ای در حال تکوین انجام وظیفه می‌نمود. گرایش‌های فردی کودکان در جهت زندگی توأم با همیاری در اجتماع مدرسه هدایت می‌شد. وی هدف خود از ایجاد این مدرسه را (۱) عرضه، آزمایش، حقیقت‌یابی و نقادی گزاره‌ها و اصول تئوریک و (۲) افزودن به مجموعه واقعیات و اصول در حیطه تخصصی خود بیان کرد. دیویی بر جهان متحول و متکامل تکیه می‌کند که در آن مشکل در فراتر رفتن از تجربه نیست، بلکه در بهره‌گیری از آن برای حل مسائل انسانی است. دیویی بر طیفی از تجربه انسان تأکید می‌کند که اندیشه و عمل، واقعیت و ارزش و عقل و عاطفه آن‌ها را به هم مربوط می‌سازد. وی اصرار می‌ورزد که فلسفه باید تجربه را بشناسد، بازسازی کند و برای بهبود شرایط زندگی بکار گیرد. در بازسازی تجربه نظریه و عمل در هم می‌آمیزند و در فعالیت‌های جاری بکار گرفته می‌شوند. نظریه از عمل نشأت می‌گیرد و در بوته آن آزموده می‌شود. ذهن فرایند اجتماعی

حل هوشمندانه مسائل است و جستجوی انسان برای تحصیل یقین نیست، بلکه برای دستیابی به ابزار یا روشی برای کنترل و هدایت جریان تحول است تا حدی که چنین چیزی در جهانی ناقص امکان پذیر باشد. او بر آن است که انسان‌ها از طبیعت به عنوان وسیله‌ای برای تغییر شکل بخش‌هایی از محیط استفاده کنند تا امکانات تداوم حیات را افزایش بخشد. دیویی معتقد است که هوش بر اثر سهیم شدن مردم در تجربیات یکدیگر در رویارویی با مسائل مشترک با مایه اجتماعی شکل می‌گیرد. هوش همانا توانایی تعریف و حل مسائل در فرایند مداومت و ادامه تلاش در برابر موقعیت‌هایی که مستلزم کاربرد شیوه مشکل‌گشایی است، کسب می‌شود. به نظر دیویی فکر موقعی آغاز می‌شود که موقعیت نامعینی یا نیاز برآورده نشده‌ای پیش‌رو باشد، در تکاپوی انسان برای برآورده شدن نیازهایش، تفکر حکم‌آزاری برای تأمین خشنودی است. تفکر متضمن ملاحظه روابط بین عمل و پیامدهای ناشی از آن است (۳).

مزایا

- رشد علائق، سطوح آگاهی و نگرش به علت فعالیت یادگیرندگان در فرایند یادگیری،
- رشد شادابی، نشاط و حفظ سرزندگی و انگیزه درونی یادگیرندگان در نتیجه معنی‌دار شدن یادگیری و دوام و مقاومت بهتر آموخته‌ها

محدودیت‌ها

- از روش حل مسئله نمی‌توان برای آموزش حیطه‌های مختلف دانش از جمله زیباشناختی، دانش فلسفی و غیره استفاده کرد.
- با این روش نمی‌توان اصول، مفاهیم و مبانی را در کلاس درس به راحتی آموزش داد.
- نلر بیان می‌کند هر چند این روش دارای فوائد زیادی است اما شیوه‌ای نیست که بتوان آن را در کلیت فرایند یاددهی-یادگیری بکار بست.
- آزاد گذاشتن یادگیرندگان در فرایند یادگیری و وادار کردن آن‌ها به منظور پیدا کردن راه حل، باعث می‌شود یادگیرندگان خود را در تاریکی ببینند.
- در اینجا مسیری برای یادگیرندگان وجود ندارد که تا در پرتو آن بتواند خود را ببینند.
- یادگیرندگان برای اندیشیدن نیاز به مواد اولیه یعنی اطلاعات و معلومات دارند و مرکز آموزشی و معلم باید آن‌ها را در اختیار فراگیران قرار دهد.

- مسائل را نمی‌توان با مشکلات عملی معادل گرفت. زیرا مسائلی که تحقیق علمی در صدد حل آن‌هاست از زمینه‌های نظری و نتایج آزمایش‌های پیشین سرچشمه گرفته است. بیشترین اهمیت اندیشه علمی در جست و جو، صورت‌بندی و پرداخت مسائلی است که هنوز جنبه عملی نیافته‌اند (۴).

مکتب تجربه‌گرایی منطقی و عمل‌گرایی در زمینه

یاددهی - یادگیری

بمنظور کاهش محدودیت‌ها و افزایش دلالت‌های تربیتی این دو رویکرد راهبرد اساسی، درواقع نزدیک کردن یافته‌های نظری و عملی آن‌هاست. در سایه نزدیک‌سازی نقش معلم، در یافته‌های دو رویکرد مورد مطالعه، نزدیک‌سازی نقش فراگیر محقق خواهد شد. لیتل و کوکران اسمیت (۱۹۹۲) یادآور شدند که معلمان باید بدانند که یافته‌های پژوهشی متخصصان هرچند که منبع معتبر پژوهش می‌باشد ولی تنها منبع تولید دانش نیست. استفاده از یافته‌های علمی هر چند لازم و ضروری است ولی کافی نیست، زیرا معلمان در کلاس درس با موقعیت‌های پیچیده و پیش‌بینی نشده‌ای مواجه هستند. لذا لازم است معلمان ضمن برجسته کردن یافته‌های پژوهشی و اهمیت انتقال آن‌ها به یادگیرندگان، آن‌ها را با روش پژوهش در عمل بمنظور برخورد با موقعیت‌های پیش‌بینی نشده در کلاس آشنا کنند. وانگ و همکاران (۱۹۹۸) اعتقاد دارند برای سازگار کردن فراگیران با عصر فراصنعتی و اطلاعات، باید معلمان علاوه بر دانش و مهارت، به مهارت‌های فکری سطح

بالا از جمله توانایی حل مسئله مجهز باشند. برخورد بهینه با عصر اطلاعات و وفور دانش، علاوه بر تسلط علمی و اطلاعاتی به مهارت‌های فکری سطوح بالا نیز نیاز دارد تا علاوه بر انتقال دانش و اطلاعات علمی به پرورش مهارت‌های فکری سطوح بالا و مرتبط کردن مهارت‌های فکری با محتوا و همراه کردن آنها با هم پردازند. ویگوتسکی (۱۹۷۸) شاخص‌ترین راه پرورش مهارت‌های فکری سطوح بالا رو به رو کردن فرد با مسائلی است که از توانایی ذهنی او فراتر است، در این حالت مسائل برای فرد چالش‌برانگیز شده و ذهن برای معلوم کردن موقعیت مجهول به فعالیت می‌افتد. در طی دوره‌های آموزشی معلمان باید متقاعد شوند که ترکیب صحیح روش‌های تدریس می‌تواند عملکرد آن‌ها را در کلاس دو چندان کند.

مباحث روش‌شناختی برگرفته از مباحث معرفت‌شناسی است. برای نزدیک‌سازی موضع روش‌شناختی مکاتب مختلف فلسفی، نزدیک‌سازی مبانی روش‌شناختی از قبیل نقش معلم و فراگیر در فرایند یاددهی و یادگیری ممکن نیست. بنابراین رشد معلم تابع نزدیک‌سازی (تلفیق) عناصر پیشنهادی دو رویکرد مورد بحث است. زیرا معلم عنصر اصلی در بهبود تدریس و یادگیری فراگیران به حساب می‌آید. رشد حرفه‌ای وی به عنوان فرایند بیشتر بر کار، احاطه بر متغیرهای موثر در کار و ارتقاء توان رقابت درون حرفه‌ای و برون حرفه‌ای پیامد تغییرات اساسی و دیرپا در دانش و مهارت آن‌هاست (۴).

References

1. Parsa M. [Educational Psychology based on theorist]. Tehran; Elemi Pub.1995. [Persian]
2. Gotec J L. [Philosophical School and educational opinion]. Pakseresht Jafar. Tehran: Samt; 2009. [Persian]
3. Shabani Varaki B, Abedi L, Mosapour N, Javidi T, Shoja Razavi M. [What is your educational philosophy?] Mashhad: beh Nashre; 2004. 201- 214. [Persian]
4. Sammadi M, Mazidi M. [Explore the possibility of logical empiricism and pragmatism schools near findings regarding the role of teacher and learner in the teaching-learning process and its effects on education]. Journal of psychology & Education 2005; 35 (1): 177- 198. [Persian]

Schools and Theories of Educational Psychology

Karimi Mooanaghi H¹, Hasanian ZM^{2*}

Accepted: 2015/4/6

Received: 2014/2/22

Abstract

The main issues in any society are Teaching and Learning and main elements of this story are the teacher and the learner. There are different Psychology schools in which any of them in turn, have taken many extensive researches about behavior, and facts and theories of learning have been studied from a particular perspective. Rationalism asserts that the human intellect has the highest energy and talent; it can help to understand abstract ideas. Empiricist stated that the experience can be read around the world. Pragmatism applied idea to action. Learning from the perspective of constructivism is a change on cognitive construction or mind subjective process. In Gestalt learning, learning occurs on acquiring insight. In Gestalt there are learning regulations such as similarity. Verbal learning theory of Azobole being relationship between prior learning and new learning. Lead to meaningful learning.

Based on experiential learning theory learning occur at concrete experience methods, abstract conceptualization, reflective observation and active experimentation.

the perspective of learning theory, learners Predominantly oriented on characteristics of various styles of Accommodator, Diverger, Converger and Assimilator. Learning is based on social cognitive learning through observation. This is behavioral theory which emphasized both reinforcement and punishment and cognitive processes. The goal of this study is recognition of educational schools and different manners for education and learning that based on teachers choose and apply suitable educational manners for educational problems.

Corresponding Author: Hasanian ZM, Nursing Dept, Hamedan University of Medical Sciences, Hamedan, Iran
hasanianm881@mums.ac.ir.

Karimi Mooanaghi H, Nursing Dept, Nursing & Midwifery Faculty, Mashhad University of Medical Sciences, Mashhad, Iran.